

## بررسی قرآنی و روایی دلایل همراهی و همکاری برخی از انبیاء با حاکمان زمان خود

حسین نوری<sup>۱</sup>

فرج بهزاد وکیل آباد<sup>۲</sup>

علیرضا عبدالرحیمی<sup>۳</sup>

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۹/۱۵ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۰۹/۲۹، صفحه ۱۱۷ تا ۱۳۵ (مقاله پژوهشی)

### چکیده

اندیشه حکومت یکی از بنیادین‌ترین مسائل و مباحثی است که انسان از زمانی که مفهوم اجتماع را درک و برای ایجاد آن تلاش کرد، با آن درگیر است. هر جامعه از زمان پدیداری به شیوه و گونه‌ای از گونه‌های حکومت اداره شده است. از این رو مسئله حکومت و حاکمان امری شناخته‌شده در حوزه فرهنگ انسانی و جوامع بشری است. تنها تفاوت‌های موجود که گاه بسیار اساسی و بنیادین است موجب می‌شود که حکومت و مفهوم آن با بازتاب‌ها و واکنش‌های متعددی روبه‌رو شود و حتی برخی به‌عنوان گروه‌های آناشسیم ضرورت وجود حکومت را با چالش روبه‌رو سازند و خواهان جوامع بی‌دولت و حکومت شوند. نمونه‌هایی از آن را در جوامع اسلامی می‌توان به نگرش افراطی خوارج با شعار لا حکم الا لله ردگیری نمود. در برابر این گروه‌های افراطی برخی ضرورت وجود حکومت را آن‌چنان تأیید و بر حضور جدی آن پافشاری می‌کنند که حتی حوزه خصوصی و حریم‌های شخصی را درمی‌نوردند و چیزی به نام حریم خصوصی را محترم نمی‌شمارند.

**کلیدواژه‌ها:** انبیا، انسان، حاکمان، حکومت.

۱. دانشجوی دکتری رشته علوم قرآن و حدیث، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد اردبیل، ایران:

Hnori1309@gmail.com

۲. استادیار گروه علوم قرآن و حدیث دانشگاه آزاد اسلامی اردبیل، اردبیل، ایران (نویسنده مسئول):

Bezad.f.phd@gmail.com

۳. استادیار گروه علوم قرآن و حدیث دانشگاه آزاد اسلامی اردبیل، اردبیل، ایران: Abdorrahimy.ar@gmail.com

## درآمد

انسان چون موجود اجتماعی است و جامعه نیاز به نظم و پیشرفت دارد لذا باید فردی باشد که این وظیفه مهم را به عهده گیرد. فردی که تمام ویژگی‌های یک حاکم را داشته باشد شایسته رهبری جامعه بشری است. ضرورت تشکیل حکومت با ادله قرآنی، روایی و عقلی پذیرفته شده است. از دیدگاه فقه شیعه حاکمیت جوامع بشری از آن ائمه اهل بیت (علیهم السلام) و در صورت غیبت آن‌ها با نایبان آن‌ها است. در غیر این صورت، حاکمیت افراد دیگر غیر مشروع بوده و حاکم جور محسوب خواهند شد. که ادله قطعی بر عدم جواز همکاری با آن‌ها دلالت دارد مگر در برخی موارد چون اکراه، تقیه و اضطرار و مصالح بالاتر مثل علی بن یقظین رحمه الله علیه و.. باشد.

## طرح مسأله

انسان زمانی که زندگی انفرادی را ترک گفت و به هم‌زیستی اجتماعی روی آورد همواره جهت برقراری و تداوم نظم و امنیت و منافع همگانی، لزوم وجود قواعد و قرارت را احساس نمود. این احساس در ابتدا با انتخاب یک رئیس و الزام همگان به اطاعت از دستورهای او نمود پیدا کرد. زیرا نظام اجتماعی نیاز به حکومت دارد و وجود حاکم در آن ضروری است. حاکمانی که بر جوامع بشری حکومت می‌کنند چند دسته‌اند: این حاکم گاهی یک شخص معصوم است و گاهی فرد غیر معصوم که این حاکم غیر معصوم گاهی شخص بانصاف و عادل و گاهی ظالم و غیر عادل است که اکثر جوامع چنین هستند. حال این بحث پیش می‌آید که قلمرو و محدوده همکاری با حکومت جائر از دیدگاه فقه شیعه چیست؟ همکاری با حکومت جائر از دیدگاه فقه شیعه حرام است. ادله قرآنی، روایی و عقلی بر عدم جواز همکاری با حکومت جائر دلالت دارند ولی قطعاً این حکم هم مثل هر حکم دیگر موارد استثنایی دارد. درجه مواردی می‌توان با حاکم جائر همکاری نمود؟

بحث حاکم جائر در متون فقهی شیعه به صورت مستقل بررسی نگردیده است. برخی فرموده‌اند که اطاعت از حاکم جائر، در صورت امکان نافرمانی، جایز نیست. برای مثال مسئله حرمت اعانت و همکاری با حاکم جائر یکی از مسائل عمده و کلیدی در فقه سیاسی شیعه است. مرحوم شیخ انصاری این بحث را تحت عنوان معونه الظالمین در کتاب مکاسب مطرح کرده است. مسئله همکاری با حکومت جائر از جمله مسائل بسیار مهم است که جا دارد در قالب تحقیق علمی با ادله قوی مطرح شود و

عدم هرگونه همکاری با حکام جور فرهنگ سازی شود. زیرا مردم در زندگی اجتماعی خود به صورت آگاهانه یا نا آگاهانه با حکومت جور همکاری می کنند درحالی که شاید بسیاری از افراد حکم فقهی آن را نمی دانند و اگر می دانستند قطعاً همکاری نمی کردند.

## ۱- احکام همکاری با حکام جور

### ۱-۱. حرمت معاونت و همکاری با ظالمان

اولین موضوعی که مرحوم شیخ مطرح می کند، کمک و اعانه به ظالمان است. (طالشیان، ۱۳۸۸، ص ۲۷۵) به نظر ایشان: "مَعُونَةُ الظَّالِمِينَ فِي ظُلْمِهِمْ حَرَامٌ بِالْأَدْلَى الْأَرْبَعَةِ وَ هُوَ مِنَ الْكِبَائِرِ؛ یاری کردن ظالمان در ظلمشان به دلایل چهارگانه، حرام بوده و از کبائر شمرده شود." در کتاب شیخ ورام بن اُبی فراس اینطور آمده که ایشان گفته است: "امام (علیه السلام) فرمودند: کسی که دنبال ظالمین برود تا به او کمک کند، درحالی که می داند او ظالم است، پس حقیقتاً از دین خارج شده است." شیخ ورام گفته است: "و امام (علیه السلام) فرمودند: هنگامی که روز قیامت بر پا شود منادی صدا می زند: ظالمان کجا هستند؟ کمک کنندگان به ظالمان کجا هستند؟ کسانی که به ظالمان شباهت دارند کجا هستند؟ حتی کسی که قلمی را برایش تراشیده، یا برای دوات آن‌ها لایقه گذاشته است، پس این افراد در صندوقی از آهن قرار داده شده و سپس در جهنم پرتاب می شوند" (حرالعاملی، ۱۴۱۴، ج ۱۲، ص ۱۳۱) و از همکاری با ظالمان در قرآن کریم نهی فرموده است: "تَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَىٰ وَكَمَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ" (مانده/۲) و (همواره) در راه نیکی و پرهیزگاری با هم تعاون کنید؛ و (هرگز) در راه گناه و تعدی همکاری ننمایید! و از (مخالفت فرمان) خدا پرهیزید که مجازات خدا شدید است! و در روایات اهل بیت (ع) هم به شدت از این کار نهی شده است که قبلاً مواردی گذشت.

در حدیث نبوی آمده است: "کسی که شلاقی را به دست سلطان ظالم بدهد خداوند در روز قیامت آن شلاق را تبدیل به ماری می کند که طول آن هفتاد هزار ذراع است، سپس این مار را در آتش جهنم بر این شخص مسلط می گرداند و برای همیشه در آتش باقی خواهند ماند." (حر عاملی، ۱۴۱۴، ج ۱۲، ص ۱۳۱)

اما اگر کمک به ظالم در غیر محرمات باشد، از دیدگاه شیخ، ظاهر اخبار و روایات باز هم حرمت است. اما مشهور علماء قائل به حرمت نیستند، زیرا روایات کمک و یاری به ظالم را به دلیل کمک به ظلم نهی کرده اند نه در مباحات. اما

بنظر شیخ در این مسئله تفصیل وجود دارد؛ به این صورت که اگر شخص از اعوان ظلمه محسوب شود، هرچند در امور مباح او را کمک کند، به دلیل روایات حرام است؛ و اما اگر شخص از اعوان تلقی نشود، اولی عدم حرمت است به دلیل اصالت الجواز و عدم وجود دلیل خاص. (انصاری، ۱۳۶۸، ص ۵۳)

## ۱-۲. حرمت قبول ولایت و منع اعانت حاکم جائز

در کتاب‌های فقهی پذیرش هر نوع ولایت و مسئولیت از طرف حاکم جائز شغل های حرام شمرده شده است. (همان ص ۷۰) و روایت کتاب شریف تحف العقول هم یکی از وجوه کسب حرام را قبول ولایت از طرف جائز ذکر کرده است (حرانی، ۱۳۹۴، ص ۲۹۴) ولی این استدلال هم مورد مناقشه است. زیرا همان‌گونه که شیخ انصاری متذکر شده استناد روایات فاقد اطلاق بوده و باید بر ولایت‌هایی حمل شود که منتهی به ظلم می‌شود. (انصاری، ۱۳۶۸، ص ۵۳) برخی از این روایات در صدد تنبیه دادن به دشواری رعایت حق و عدل از سوی والیان و متصدیان در حکومت‌های جور بوده و این نکته را تأکید می‌کند که قبول ولایت از طرف ظالمان بدون آلوده شدن به ظلم امری صعب الوصول است و به فرموده امام صادق (علیه‌السلام): سخت‌تر از رسیدن به آسمان است. علاوه بر این، وجود روایات متعدد که این کار را در صورتی که منجر به احقاق حق و دفع ستم شود، از بهترین اعمال معرفی کرده‌اند. اطلاق و شمول آن‌ها را نسبت به صورت اجرای حکم شرعی و یا اقدام در جهت مصالح مسلمین، نفی می‌کند.

همچنین در باب منع اعانت ظالم و همکاری با حاکم جائز در فقه شیعه و در باب مکاسب از محرّمات شرعی محسوب شده که مورد اجماع فقها بوده و از کبائر می‌باشد. مرحوم شیخ انصاری اعانه بر ظالمان را که جنبه‌ی حرمت دارد دو قسم می‌داند: یکی اعانه و کمک به ظالم و دوم مشارکت در برخی اعمال مباح ظالم است، مثل خیاطی برای سلطان. در غیر این دو صورت اعانه‌ی ظالم حرام نیست. (شیخ انصاری، ۱۳۶۸، ص ۵۳) بعضی از احادیثی که در این زمینه وجود دارد و از همکاری با ظالمان و حاکم جائز نهی می‌کند عبارت‌اند از:

الف) سلیمان جعفری به حضرت امام رضا (علیه‌السلام) عرض کرد: "چه می‌فرمایید در کارهای که مردم از جانب پادشاهان متکفل می‌شوند؟" حضرت فرمود: داخل شدن در اعمال ایشان و یاری کردن و سعی در حوایج ایشان نمودن

معادل کفر است و عمدا نظر به سوی ایشان کردن گناه کبیره است. (علامه مجلسی، ۱۴۰۳، ص ۲۲۳)

ب) امام صادق (علیه السلام) می‌فرماید: ظلم کننده و یاری کننده ی او بر ظلم و کسی که راضی به آن ظلم باشد، هر سه در گناه شریک هستند. (همان، ص ۲۲۵)

ج) امام صادق (علیه السلام) در روایت یونس بن یعقوب فرمود: در ساختن مسجد هم آنان را یاری نکن. (حر عاملی، ۱۳۸۹ ج ۱۷، ص ۱۸۰)

## ۲- ادله‌ی اثبات جواز همکاری با حکومت جور و پاسخ فقها

برای اثبات جواز این قسم از ولایت به ادله‌ی اربعه استدلال شده است.

### ۱. قرآن

مرحوم قطب راوندی به آیه‌ای از قرآن استدلال کرده است که حضرت یوسف (علیه السلام) به عزیز مصر فرمود: اجْعَلْنِي عَلَىٰ خَزَائِنِ الْأَرْضِ إِنِّي حَفِيظٌ عَلِيمٌ " (یوسف / ۵۵) گفت: "مرا سرپرست خزائن سرزمین (مصر) قرار ده، که نگهدارنده و آگاهم" و با این که حاکم مصر، کافر و مشرک بود و حکومت و ولایت او ولایت جور بود ولی یوسف پیامبر معصوم تقاضا کرد که او را بر امر خزانه و اقتصاد مملکت بگمارد، چراکه هم دانا است هم امانت دار و نگهبان است و به مصالح مردمان آگاه است. پس برای یوسف مباح بود. استصحاب بقای حکم شرایع قبلی هم می‌گوید: برای مسلمان نیز مباح است مگر این که دلیل قاطع بر نسخ بیاید که چنین نیست.

### پاسخ آیه الله خوئی

اولا وجه استدلال به آیه روشن نیست؛ ثانیا قیاس مع الفارق است، زیرا یوسف پیامبر بود و سلطنت حق او بود و حق خود را از عزیز مصر مطالبه کرده است نه این که از ناحیه جائر قبول ولایت کرده باشد. پس استدلال به آیه نا تمام است. (خوئی، ۱۴۱۷ ق، ج اول ص ۴۳۸) به عقیده ی ما این پاسخ ناتمام است زیرا مسئله مطالبه حق و والی جائر نبودن، خلاف ظاهر خود آیه است که تقاضای جعل و نصب کرد و گفت مرا بر امر خزانه بگمار، که این، تولی امر از سوی جائر است و برخلاف روایاتی است که در آنها امام رضا (علیه السلام) به داستان یوسف استدلال می‌کند و می‌فرماید: اگر من ولایت عهدی مامون را پذیرفتم، قبلا یوسف پیامبر هم ولایت جائر را پذیرفته بود.

وانگهی حاکم وقت یوسف کافر و مشرک بود و حاکم وقت من به ظاهر مسلمان است و نیز یوسف مکره نشد و خود پیشنهاد قبول ولایت داد، در حالیکه که من مکره شدم؛ (حر عاملی، ج ۱۷، ص ۲۰۳-۲۰۲) بنا براین استدلال به آیه صحیح است. تولیت از سوی ظالم است.

## ۲. سنت

عمده دلیل مطلب روایات فراوانی است که بر جواز ولایت در فرض قیام به مصالح بندگان و دفع شر از آنان دلالت دارند (نوری، ۱۴۰۷ ق، ج ۱۳ ص ۱۳۸). و در مستدرک و غیره ذکر شده است و ادعای تواتر آنها بعید نیست؛ ضمن اینکه نیازی به اثبات تواتر نداریم و در میان آنها روایت صحیح موثق وجود دارد که همان برای مدعا کفایت می‌کند. روایتی که بر مدعای ما دلالت دارد:

### صحیح زید شحام از امام صادق (علیه‌السلام)

"من تولی امرا من امور الناس - فعدل و فتح بابه و رفع ستره - و نظر فی امور الناس کان حقاً علی الله عز و جل ان یومن روعته یوم القیامه و یدخله الجنة." (حر عاملی، ج ۱۷، ص ۱۹۳) طبق این حدیث کسی که متولی بخشی از امور و کارهای مردم شود - چه از سلطان عادل و چه از سلطآنچائر که مورد بحث است - و به عدالت رفتار کند و به مصالح مردم قیام کند - خواه انسان‌های تحت سرپرستی و ولایت او مسلمان باشد یا غیر مسلمان باشد - حتما جایگاه او در بهشت خواهد بود و از هراس های قیامت در امان است.

بنابراین نه تنها تولیت با قیام به مصالح مردم، جائز و مباح است، بلکه راجح و مستحب است و مستوجب بهشت و پاداش الهی است. حتما راجح و مستحب است و لذا مستوجب بهشت و پاداش الهی است. صحیح علی بن یقطین از امام هفتم (علیه‌السلام): قال: قال لی ابوالحسن (ع) ان لله عزّ و جلّ مع السلطان اولیاء یدفع بهم عن اولیائه. (کلینی ۱۴۰۷ هـ ق، ج دوم، ص ۱۱۲)

مورد حدیث سلطان جائز است و ظاهر حدیث، اخبار است از اینکه خداوند در کنار سلطآنچائر اولیا و دوستانی دارد که به وسیله آنان از اولیای خود (بندگان مؤمن) بلاها را دفع می‌کند و باطن حدیث تأیید و تشویق به این کار است و این که وجود چنین افرادی در کنار سلطان حرام نیست.

### ۳. اجماع

قطب راوندی در فقه القرآن (راوندی، ۱۴۰۵، ق، ج ۲، ص ۲۴) و شیخ اعظم در مکاسب به اجماع استدلال کرده‌اند.

#### پاسخ

اجماع محصل برای ما حاصل نشده است و بلکه امکان حصول ندارد، اجماع منقول هم حجت نیست و بر فرض حصول اجماع محصل یا حجیت اجماع منقول، باید بدانیم اجماع تبعدی ارزش دارد، نه اجماع مدرکی. یا آنکه احتمال دارد مدرکی باشد، اجماع مورد ادعا نیز به احتمال قوی مدرکی است و آن حکم عقل یا روایات آتیه است، لذا کاشف تبعدی از راه معصوم نیست و خود شیخ هم در مکاسب فرموده است: "و يدل عليه قبل الاجماع... " که هر کجا در مکاسب تعبیر به "بعد الاجماع" می‌شود مراد این است که اجماع دلیل مستقلى است و غیر از آن دلیل دیگری هم هست. ولی هر جا تعبیر به «قبل الاجماع» می‌شود اشاره به این است که اجماع دلیل مستقل نیست و متکی به روایات یا آیات یا حکم عقل است که نظر شیخ همین است. (انصاری، ج دوم، ص ۷۲)

### ۴. عقل

شیخ اعظم در مکاسب فرموده است: ولایت جائز یا ذاتا فی نفسه حرام است و یا بالعرض و به خاطر محرّمات خارجی. اگر حرام ذاتی باشد مانعی ندارد که به خاطر مصالح مهم تر و دفع مفسد مهم تر جایز و مباح گردد، زیرا قانون اهم و مهم و تراحم ملاکات این جهت را ایجاب می‌کند؛ و اگر حرام عرضی باشد، فرض این است که در مورد بحث ما این جهت منتفی است و متولی، برای مصالح آنان و دفع شر و ضرر و مفسده از آنان، قیام می‌کند نه برای ظلم به آنان؛ پس باید جایز باشد. (همان)

#### پاسخ دلیل

امام راحل در جواب دلیل فرموده اند: دلیل اخص از مدعاست، زیرا مدعا این است که قیام به هر مصلحتی از مصالح عباد مجوز قبول ولایت است. از روایات باب نیز همین جهت استفاده میشود ولی دلیل می‌گوید مصالح چون مهم تر است و هرگز با حرام قدرت مزاحمت ندارند. افزون بر این مدعا، استثنای قیام به مصالح عباد و دفع شرور از آنان، یکی از عمومات و مطلقات حرمت ولایت است و اینکه در این موارد، تولیت حرام نیست و مفسده ای ندارد نه

اینکه مسئله از باب تراحم ملاکات اهم و ترجیح یکی از دو ملاک از دیگری مشکل است و در کمتر موردی تمیز رجحان میسور است زیرا هر اندازه مصالح مؤمنان مهم باشد، متقابلا ورود به ولایت جائر سبب تقویت حکومت و سلطنت آنهاست که این مفسده کمی نیست. تشخیص اهم و مهم آسان نیست و حمل آن همه روایات که بر جواز در فرض قیام به مصالح مؤمنان دلالت دارند، بر فرد نادر دور از شان و منزلت معصوم است و فرد نادر یا معدوم این همه هیاهو و بیان آن لازم نیست. (امام خمینی، ۱۳۷۳، ج دوم، ص ۱۷۴)

### ۳- وجوب قبول ولایت از سوی سلطان جور

دانستیم که قبول ولایت اگر همراه با احسان و خدمت به بندگان خدا باشد و شخص مرتکب حرام نشود، جایز است؛ و اگر از ابتدا به نیت احسان به بندگان و رفع گرفتاری آنان باشد استحباب ظهور دارد (خراسانی، ۱۳۸۸، ۴۷۰) حال مطلب از حد رجحان فراتر رفته و به درجه ی وجوب می رسد و چه بسا برای افرادی قبول ولایت واجب و لازم گردد. این وجوب در موردی است که فرد یقین یا اطمینان داشته باشد که در سایه ولایت، جلوی برخی از منکرات در جامعه را بگیرد و امر به معروف و نهی از منکر نماید، جلوی مفساد اجتماعی را بگیرد و مانع از تحقق بدعت ها در امر دین شود و مقاصد مهم دیگری که قطعاً در شریعت واجب و لازم است و ولایت، مقدمه ی واجب است و از این باب وجوب شرعی یا لزوم عقلی (به اختلاف مبانی در علم اصول) پیدا می کند؛ البته در این گونه موارد دودسته دلیل وجود دارد: دسته ای بر حرمت قبول ولایت جائر دلالت دارند؛ دسته ی دیگر بر وجوب امر به معروف و نهی از منکر و بلکه بر لزوم عقلی آن دلالت دارند. در اینجا باید دید مسئله از صغریات کدام باب است؟ آیا از موارد باب تراحم است یا تعارض؟

صاحب جواهر از باب تعارض دانسته است (نجفی، ۱۹۸۱، ج ۲۲، ص ۱۶۴) این مبنا نا تمام است، زیرا تعارض، تنافی دلیل ها در مقام اثبات و دلالت است؛ به گونه ای که تشریح و جعل هر دو محال باشد چون مستلزم اجتماع نقیضین یا ضدین در اراده ی مولی است. یعنی در موردی است که نفی و اثبات بر موضوع واحد وارد شوند یا علم اجمالی به کذب یکی داشته باشیم؛ در صورتی که در مورد بحث ما هیچ کدام نیست، زیرا ادله ی حرمت ولایت، موضوع شان ولایت از ناحیه ی جائر است و ادله ی امر به معروف و نهی از منکر، موضوع شان امر به معروف و نهی از منکر است و در



اصل جعل و تشریح تکاذبی ندارند تا مسئله‌ی تعارض مطرح شود. اما از نظر نصوص (آیات و روایات) از یک سو آیات و روایات فراوانی بر وجوب امر به معروف و نهی از منکر دلالت دارند، از سوی دیگر روایات فراوانی بر حرمت پذیرش ولایت از سوی حاکم جائر دلالت دارند که قبلاً ذکر شد.

از طرف دیگر مفروض بحث ما، قیام به مصالح عباد است که در چنین موردی اصل قبول ولایت جایز است و لو مکروه باشد؛ تا چه رسد به اباحه یا استحباب. آنگاه واضح است که اگر امر مباح و جایز مقدمه‌ی واجب قرار گرفت، حتماً متصف به وجوب شرعی یا لزوم عقلی می‌شود در نتیجه کاملاً صحیح است که بگوییم: گاهی ولایت از سوی جائر برای امر به معروف و نهی از منکر و جلوگیری از مفساد، واجب و لازم است. البته اگر مصالح دیگر مطرح نباشد و تنها امر به معروف و نهی از منکر مطرح باشد و ولایت حرام صرفاً مقدمه‌ی چنین واجبی باشد انصافاً تشخیص اهم و مهم مشکل است و جای حکم به تخییر بین متزاحمان است نه جای حکم به وجوب قبول ولایت؛ مگر این که کسی بگوید؛ خود امر به معروف و نهی از منکر بخشی از مصالح بندگان است و قبول ولایت برای مصالح عباد، شامل این مورد هم می‌شود و برای این منظور نیز جایز می‌شود ولی وجوب استفاده نمی‌شود. (خراسانی، ۱۳۸۸، ۴۷۲)

گفتنی است با این که از ادله، وجوب را به دست آوردیم و معلوم شد قبول ولایت برای امر به معروف و نهی از منکر واجب است (انصاری، ج دوم، ص ۷۲) و بزرگان و امام راحل در متن تحریر نیز فتوی به وجوب داده اند، ولی از کلمات عده‌ای از بزرگان فقهاء استحباب و عدم وجوب استفاده میشود؛ از جمله شیخ طوسی، ابن ادریس و محقق. عده‌ای هم در صدد توجیه بر آمده اند از جمله شهید ثانی، صاحب جواهر و شیخ اعظم.

آیا قیام به مصالح مطلق انسان‌های تحت ولایت و حکومت، مجوز قبول ولایت حاکم جور است. یا خصوص قیام به مصالح مؤمنان و شیعیان است؟ قدر متقین از سایر روایات هم اصلاح شیعه است که در آن عصر و زمان در اقلیت بودند. ولی از برخی ادله، عموم و اطلاق استفاده می‌شود از جمله آیه مورد استدلال در داستان حضرت یوسف (علیه السلام) و روایتی که سخن از مصالح عباد و ناس و مانند آن است که غیر شیعه را نیز شامل میشود؛ ظاهراً وجهی برای حصر وجود ندارد و در متن تحریر هم امام راحل تعبیر به مصالح مسلمین دارد که عام است و دنباله آن فرموده

است " و اخوانه المؤمنین " که بعید است عطف تفسیر باشد بلکه به احتمال قوی از باب ذکر خاص بعد از عام است و دلیل بر اهمیت ویژه شیعیان است. (خراسانی، ۱۳۸۸، ص ۴۷۲)

### ۳- حضرت یوسف (علیه السلام) و پذیرفتن ولایت و منصب طاغوت

#### حضرت یوسف (علیه السلام) در قرآن مجید

یک سوره از قرآن کریم به طور ویژه به حضرت یوسف اختصاص یافته و تمام آنچه از یوسف (علیه السلام) در قرآن نقل شده، در همین سوره آمده است. قرآن کریم در ابتدای این سوره جریان یوسف (علیه السلام) را از بهترین قصه ها یاد می کند. (یوسف/۳) که صاحبان خرد و دانایی با مرور سیره یوسف (علیه السلام) و توجه به فراز و نشیب زندگی او می توانند اصول برنامه زندگی خویش را ترسیم کنند. (یوسف/۱۱۱) اقتدا و الگوپذیری از سیره یوسف (علیه السلام) درس های فراوانی را به همراه دارد که از جمله آن ها مشاهده الطاف خداوند متعال نسبت به انسان های خوب و درستکاری است که در صحنه های مختلف عمر خویش به خداوند تکیه کرده و وظیفه خویش را انجام داده اند. (یوسف/۵۶-۵۷)

یکی از برهه های حساس زندگی یوسف (علیه السلام)، مسئله وزارت و عهده داری مسئولیت در حکومت مصر بود و به راستی عملکرد او نمونه موفق از یک کارگزار اسلامی است که توانست با مدیریت خود، جامعه را از خطرات بسیار نجات داده و منشا خیرات فراوان گردد. به هر حال نابسامانی های اقتصادی جامعه آن روز و ستم ها و شکاف های طبقاتی ای که وجود داشت وضعیت را به اندازه ای حاد کرده بود که یوسف (علیه السلام) با خود اندیشید اکنون که حکومت به اجبار به سراغ او آمده اند، بهتر است که نبض اقتصاد کشور مصر را در دست گیرد و به یاری مستضعفان بشتابد. از تبعیض ها تا آنجا که قدرت دارد بکاهد و حق مظلومان را از ظالمان بگیرد و به وضع بی سر و سامان آن کشور پهناور سامان بخشد.

### ۴- حضرت سلیمان (علیه السلام) و همراهی با ملکه سبا

داستان حضرت سلیمان (علیه السلام) در سوره سبا و نمل، یکی از بحث انگیزترین قصه های قرآن است. به عنوان نمونه داستان گفتگوی سلیمان با هدهد و تشخیص کفر کافران توسط هدهد و فرمانروایی ملکه سبا که مورد پذیرش قرآن نیز قرار گرفته است؛ اما یکی از مباحث بحث انگیز این داستان، شیوه رفتار آن حضرت با ملکه سبا در جهت تهدید و اجبار بر دین است که زمینه استناد به آن برای وجوب جهاد ابتدایی قرار گرفته است.

سلیمان فردی حکیم و فرزانه بود، اما چرا با شیوه قهرآمیز حاکمی قدرتمند را مجبور کرد که یا مسلمان شود و تسلیم گردد، یا در برابر لشکر شکوهمند او قرار می‌گیرد. قرآن این داستان را در سوره نمل بیان می‌کند و نه تنها از این روش نقدی نمی‌کند که آن را تأیید هم می‌کند. درباره این داستان نظریات گوناگونی ارائه شده که رایج ترین آن‌ها، واقعی بودن داستان در برابر نظریه رمزی بودن آن است. در حقیقت دلایل همراهی حضرت سلیمان با ملکه سبا است که پس از توضیح فشرده داستان، درمی‌یابیم که دلالتی بر استفاده از زور، برای اجبار بر عقیده وجود ندارد...

یکی از شبهات مطرح درباره سیره و حیات برخی پیامبران در قرآن، روش برخورد آنان با مخالفان به شیوه اقتدارگرایانه است. این بحث از آن جهت دارای اهمیت بررسی است که در حیات و روش پیامبران اصل، ایجاد آگاهی و توجه به دین و عقیده و دعوت با منطق است و نه تصرف اجبارگونه مردم؛ چنانکه قرآن به صراحت روش دعوت به دین و برخورد با حاکمان را بیان کرده است: "ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ" (نحل/۱۲۵)

از سوی دیگر، اجبار عملی مذموم و نامناسب به حال پیامبران و سیره آنان است و قرآن بارها از زبان پیامبران نقل می‌کند که آنان جبار نیستند. (مریم/۳۲، قصص/۱۹، ق/۴۵) همان‌گونه که ترساندن مخالفان عقیده آنان را تغییر نمی‌دهد، بلکه ایشان را به تظاهر و دورویی وامی‌دارد. عقیده امری قلبی و خارج از تصرف انسان است. اصلاح گری و ایجاد تحول واقعی در جامعه با استفاده از زور علیه مخالفان سازگار نیست. بدین جهت این اصلی حاکم بر سیره پیامبران است که با منطق حکیمانه و موعظه حسنه و با شیوه مجادله احسن، مردم را به حق دعوت کنند. درحالی‌که این اصل گویی در قرآن در مواردی به ظاهر نقض شده که یکی از آن موارد، داستان حضرت سلیمان (علیه‌السلام) با ملکه سبا است که او را تهدید به لشکرکشی کرده و با استفاده از قدرت، تخت او را جابه جا می‌کند. (حویزی، تفسیر نورالثقلین، ۱۴۱۵)

از سوی دیگر از آنجاکه سلیمان به تعبیر برخی مفسران، پادشاهی جبار نیست، شیوه بیان او منطقی و مشروط ادا شده و می‌گوید: "أَوْ لِيَأْتِيَنِّي بِسُلْطَانٍ مُّبِينٍ" و چون حجت هدهد غایب را می‌شنود، آرام می‌گردد (صادق، ۱۸۰/۲۲). جمله "وَأُوْتِيَتْ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ" بیانگر وسعت مملکت و عظمت سلطنت آن زن و برای نشان دادن قدرت ملکه و حساسیت موضوع و دشواری کار سلیمان است و همین خود قرینه بر این است که منظور از "كُلِّ شَيْءٍ" در آیه، هر چیزی است که سلطنت عظیم محتاج به داشتن آن‌هاست؛ مانند حزم و احتیاط و عزم و تصمیم راسخ و سطوت و شوکت و آب و خاک بسیار و خزانه سرشار و لشکر و ارتشی نیرومند و رعیتی فرمانبردار؛ اما قرآن از بین تمام این

موارد، تنها از عرش عظیم که کنایه از قدرت است، نام برد. با این همه مشکل این حکومت را بازگو می‌کند: "فَصَدَّكُمُ عَنِ السَّبِيلِ"؛ یعنی شیطان اعمال زشتشان را در نظرشان زینت داده و در نتیجه از راه بازیشان داشته است. منظور از زینت اعمال آن‌ها توسط شیطان، سجده آن‌ها بر آفتاب و سایر تقرب جویی هایشان بود که زمینه جلوگیری ایشان از راه خدا را فراهم ساخت.

## ۵- معیارهای گزینش کارگزاران

این جریان یوسف (علیه‌السلام) می‌تواند نشانه‌ای برای بیان معیارهای گزینش کارگزاران و نمایندگان ملت برای تصدی کرسی‌های حکومت اسلامی و الگویی برای کارگزاران حکومت اسلامی باشد. این معیارها عبارت‌اند از:

### ۱- شناسایی و انتخاب

بقای یک نظام سیاسی - اجتماعی به انسان‌های کارآمد و فعال وابسته است، از این رو سپردن مسئولیت امور به هر فردی باید با شناخت از او باشد؛ و شرعاً نمی‌توان کورکورانه و بدون تحقیق شخصی را برای تصدی شغل و مسئولیتی انتخاب نمود. (امام خمینی، ج ۱۸، ص ۱۹۸) از این رو پس از آنکه شناخت کاملی نسبت به توانایی‌ها و شخصیت نامزد مربوطه پیدا شد، آنگاه می‌توان به او اعتماد نمود. حضرت رسول اکرم (صلی‌الله علیه وآله) می‌فرماید: «هر کس شخصی را مامور رسیدگی به امور مردم نماید، درحالی‌که می‌داند در میان مردم، شخصی بهتر از او و آشناتر به کتاب خدا و سنت پیامبرش وجود دارد، یقیناً به خدا، پیامبرش و مسلمین خیانت کرده.» (طباطبایی، ج ۸، ص ۲۹۱) و حضرت علی (علیه‌السلام) در چندین فقره از عهدنامه خود به مالک اشتر ایشان را در امر انتخاب کارگزاران خویش به شناخت و تحقیق امر نموده‌اند. (نهج‌البلاغه، نامه ۵۳) یکی از بهترین راه‌های شناخت و تحقیق نسبت به افراد، گفتگوی مستقیم و غیرمستقیم با آن‌ها است. در مواجهه با طرف مقابل می‌توان به شخصیت، برنامه‌ها و توانایی‌های طرف مقابل پی برد. از این رو عزیز مصر نیز با گفتگو با یوسف (علیه‌السلام) به شخصیت و توانایی‌های او پی برد و او را به‌عنوان مشاور خود انتخاب نمود.

### ۲- پذیرش مسئولیت

تصدی ریاست یا مسئولیت در فرهنگ و معارف اسلامی برای ریاست‌طلبی و کسب قدرت فردی نیست، بلکه وسیله‌ای برای خدمت به مردم و ادای تکلیف در قبال خداوند است؛ چرا که رفع حوائج مردم از اهم واجبات است. از این رو مؤمنین نباید از مسئولیت‌های اجتماعی و سیاسی پرهیز کنند، بلکه باید در صورتی‌که توانایی انجام وظیفه‌ای را دارند، اقدام کنند و وارد عرصه‌های اقتصادی،

اجتماعی و سیاسی شوند و حتی در صورتی که لازم باشد، خود پیشنهاد پذیرش مسئولیت را به مراجع ذیصلاح اعلام کنند.

حضرت یوسف (علیه السلام) برای نجات مردم از بحران خشکسالی و فشار اقتصادی که جامعه مصر را تهدید می کرد اقدام به پذیرش مسئولیت در حکومت کافران نمود و حتی خود بر خلاف عرف رجال سیاسی که در مواقع خطر از زیر مسئولیت شانه خالی می کنند و به هر بهانه ای استعفا می دهند، او خود اقدام به پیشنهاد مسئولیت سرپرستی خزانه و امور اقتصادی حکومت نمود. یوسف (علیه السلام) با پذیرش مقام صدارت و وزارت خزائن مملکت و امور بیت المال، خط بطلانی بر شعار «عدم ورود مؤمنان در سیاست» کشیدند. بنابراین مؤمنان نباید از زیر بار مسئولیت های سنگین اجتماعی و سیاسی شانه خالی کنند و با شعارهای فریبنده ای همچون «غیرمقدس بودن سیاست» عرصه را خالی گذارند تا ناشایستگان مسیر جامعه را از تعالی و کمال باز دارند. آری، وظیفه هر انسان توانمندی است که در صورت داشتن شرایط و نیاز جامعه، خود را عرضه کند و داوطلب پذیرش مسئولیت گردد.

### ۳- معرفی خویش

از سیره و رفتار حضرت یوسف (علیه السلام) استفاده می شود که داوطلبان پذیرش مسئولیت ها می توانند قابلیت ها و توانایی ها و برنامه های خویش را اظهار کنند تا دیگران نسبت به آن ها آشنایی بیشتری پیدا کنند، چه اینکه ذکر قابلیت ها و دارایی ها برای پذیرش مسئولیت است، نه برای تفاخر و خود برتری بینی. رجال سیاسی، معمولاً به هنگام خطر مردم را رها کرده و فرار می کنند، ولی یوسف باید مردم را حفظ کند. بگذریم از اینکه اگر نمی توان رژیم ظالمی را سرنگون کرد و تغییر داد، باید به مقداری که امکان دارد از انحراف و ظلم جلوگیری کرد و بخشی از امور را به دست گرفت و فعالیت نمود. (سید بن قطب، تفسیر فی ظلال القرآن) در تفسیر نمونه آمده است: مراعات «قانون اهم و مهم» از نظر عقل و شرع یک اصل است. شرکت در نظام حکومتی شرک، جائز نیست ولی نجات یک ملتی از قحطی مهم تر است. به همین دلیل، یوسف علیه السلام مسئولیت سیاسی نپذیرفت تا مبادا کمک به ظالم شود، مسئولیت نظامی نپذیرفت تا مبادا خون به ناحق ریخته شود. فقط مسئولیت اقتصادی آن هم برای نجات مردم را برعهده گرفت. امام رضا (علیه السلام) فرمود: هنگامی که ضرورت ایجاب کرد که یوسف سرپرستی خزائن مصر را بپذیرد، خود پیشنهاد داد. (حویزی، تفسیر نورالثقلین) حضرت یوسف (علیه السلام) در مقام پذیرش مسئولیت دو کار مهم را انجام داد: از آنجا که حسن سابقه برای عهده داری مسئولیت بسیار مهم و خطیر است و امام علی (علیه السلام) نیز در این باره فرموده اند: «نیک نامی و سابقه خوب، نگه دارنده قدرت است.» (غررالحکم، حدیث ۴۸۱) حضرت

یوسف (علیه السلام) ابتدا در صدد اعاده حیثیت خود بود و به درخواست عزیز مصر درباره خروج از زندان پاسخی نداد تا جریان بی گناهی خویش را ثابت و شخصیت اصلی خویش را معرفی کند. این عمل حضرت موجب اعاده حیثیت ایشان گردید و عزیز مصر را در برابر عظمت و گذشت خویش شرمنده ساخت که موجب توجه او و دیگران نسبت به خود شد که پس از عهده‌داری مسئولیت هیچ جای شک و شبهه ای باقی نماند. دومین کاری که ایشان انجام داد به معرفی توانایی ها و صفات خویش پرداخت تا عزیز مصر نسبت به او شناخت پیدا کند و همچنین شرایط چنین مسئولیتی را بیان نماید. در تفسیر عیاشی از امام صادق (علیه السلام) آمده است که در پاسخ این سؤال که آیا جایز است انسان خودستایی کند و مدح خویش نماید؟ فرمود: «آری هنگامی که ناچار شود، مانعی ندارد. آیا نشنیده ای گفتار یوسف را که فرمود: مرا بر خزائن زمین قرار ده که من امین و آگاهم و همچنین گفتار بنده صالح خدا (هود) که گفت من برای شما خیرخواه و امینم.» (مکارم شیرازی، ج ۱۰، ذیل آیه ۵۵)

علامه طباطبایی نیز می‌فرماید: بعد از سخنان پادشاه، یوسف از او درخواست نمود تا وی را به وزارت مالیه و خزانه داری منصوب کند و امور مالی کشور را به وی واگذار نماید و این تقاضا را برای آن کرد که برای سالهای قحطی، خودش شخصا ارزاق را جمع‌آوری نموده و ذخیره نماید و خودش آن ذخایر را به مقدار استحقاق افراد در میان آنان تقسیم کند و آنگاه اشاره به دو صفتی کرد که وجود آن‌ها برای شخصی که متصدی مقام خزانه داریست ضرورت دارد و فرمود: من فردی نگهدار و دانا هستم، یعنی بخوبی خواهم توانست از عهده اداره این منصب برآیم. (طباطبایی، المیزان)

#### ۴- شرایط و صفات عهده‌داری مسئولیت

در مجموع سخنان یوسف (علیه السلام) و عزیز مصر چهار صفت و خصوصیت برجسته برای پذیرش مسئولیت و انتخاب کارگزار کارآمد ذکر شده است که عبارت اند از: مکنت و توانایی؛ امانت داری؛ پاسداری و تعهد؛ و آگاهی و تخصص. (قرآنی، ج ۶، ص ۸۱)

#### ۵- مکنت و قدرت

کارگزار حکومت برای آنکه بتواند در انجام وظایف محوله کارآمد باشد، نیازمند به منزلت و جایگاهی است که مورد اعتماد و توجه مردم و ارکان نظام قرار گیرد. از این رو مردم برای انتخاب کارگزاران باید کسانی را برگزینند که دارای اعتبار و جایگاهی باشند که بتوانند تأثیرگذار و نقش آفرین باشند. قرآن کریم یکی از مهم ترین ویژگی هایی را که می تواند عامل مهمی در کسب جایگاه و منزلت باشد، قدرت و توانایی معرفی می‌کند. سلیمان (علیه السلام) وقتی که خواست تخت ملکه سبا به یمن آورده شود، یکی از اهل مجلس گفت: من در کمتر از آنکه از جای خود بلندشوی، آن را

حاضر می‌کنم " وَإِنِّي عَلَيْهِ لَقَوِيٌّ أَمِينٌ "؛ (نمل، ۳۹) چون بر آن توانا و امین هستم. «همچنین دختران شعیب (علیه‌السلام) وقتی خواستند موسی (علیه‌السلام) را برای استخدام، به پدر معرفی کنند، به دو صفت توانایی و امانت از او یاد کردند: "يَا أَبَتِ اسْتَأْجِرْهُ إِنَّ خَيْرَ مَنِ اسْتَأْجَرْتَ الْقَوِيُّ الْأَمِينُ" (قصص/۲۶) بنابراین مقوله قدرت و توانایی از شرایط مهم برای کسب جایگاه و مکتب است. یکی از ویژگی‌ها و خصوصیات را که قرآن کریم از زبان عزیز مصر برای یوسف (علیه‌السلام) نقل می‌کند، مسئله مکتب و قدرت است. (قرآنی، ج ۶، ص ۷۷) عزیز مصر چون توانایی و قدرت یوسف (علیه‌السلام) را شناخت، او را مشاور امین خود ساخت: "انك اليوم لدينا مكين أمين؛ تو امروز نزد ما دارای قدرت و مقامی بلند هستی و {در همه کارهای ما} امین می‌باشی".

#### ۶- امانتداری

یکی از ارکان مهم در صلاحیت کارگزاران، امانت‌داری است. قرآن کریم در آیات فراوانی به مقوله امین بودن توجه نموده است و تأکید نموده که کار را به دست کسی بدهید که امین و مورد اعتماد باشد. (نمل/۳۹؛ قصص/۲۶) مسئولیت در فرهنگ اسلامی، نوعی امانت است که از طرف خداوند و مردم به کارگزار سپرده می‌شود تا نهایت سعی خویش را در انجام وظیفه بنماید. حضرت علی (علیه‌السلام) در نامه‌ای به اشعث بن قیس، والی آذربایجان می‌نویسد: "بی‌گمان کاری که به تو سپرده شده، نه لقمه‌ای چرب و نرم، بلکه امانتی است برگردنت." (نهج‌البلاغه، نامه ۵) و همچنین می‌فرماید: «به یقین بزرگ‌ترین خیانت، خیانت به ملت است.» (مجلسی، ج ۷۵، ص ۱۱۴)

از این بیانات و تأکیدات قرآن کریم مشخص می‌شود که کارگزار حکومت اسلامی باید امین بیت‌المال، جان و ناموس مردم باشد و مسئولیت، فقط امانت است و برگزیدگان ملت و نمایندگان ایشان در تمام پست‌های حکومتی از اجرایی تا قانون‌گذاری و نظارت، باید پاسخ‌گوی ملت باشند. عملکرد یوسف (علیه‌السلام) در دوران فرزندخواندگی او در اندرونی قصر عزیز و عدم خیانت به عزیز در قضیه طمع زلیخا، نمونه‌ای از امانت‌داری و عدم خیانت یوسف (علیه‌السلام) است. یوسف (علیه‌السلام) در پی کشف واقعیت گفت: من از آن‌روی فرستاده پادشاه را بازگرداندم و بازجویی از زنان را درخواست کردم که عزیز مصر بداند من در نمان به او خیانت نکردم و بداند که خدا نیرنگ خیانتکاران را به نتیجه نمی‌رساند. (یوسف/۵۲) از این‌رو پادشاه چون با یوسف (علیه‌السلام) سخن گفت و بر ویژگی‌های او اطلاع یافت و او را امینی خوب برای خویش دانست، او را به‌عنوان مشاور خود انتخاب کرد که «إِنَّكَ الْيَوْمَ لَدَيْنَا مَكِينٌ أَمِينٌ». (یوسف/۵۴)

## ۷- پاسداری و تعهد

یوسف (علیه السلام) در هنگام پیشنهاد پذیرش وزارت مالی و صدارت بیت المال بر شرط پاسداری و تعهد تأکید نمود تا روشن شود که کارگزاران و مسئولان باید پاسدار حقوق مردم و متعهد به ارزش‌ها و خواسته‌های آن‌ها باشند و از هرگونه اهمال و زد و بند سیاسی بپرهیزند. امام علی (علیه السلام) می‌فرماید: "بزرگ قوم و اجتماع، اهل زد و بند و ساخت و باخت نیست." (آمدی، حدیث ۲۱۰۱) از این رو کارگزار حکومت اسلامی باید متعهد و پاسدار حقوق و ارزش‌های مردم باشد. پاسدار حقوق مردم کسی است که در تقسیم منافع و اموال هیچ مسامحه و مصلحت‌اندیشی فردی ننماید، بلکه عادلانه و به‌طور مساوات به مردم و حاکمان بنگرد. یوسف (علیه السلام) خود را حافظ و پاسدار حقوق دولت و ملت معرفی نمود و در توصیف خود فرمود: "مرا بر خزانه‌های این سرزمین بگمار تا آذوقه مردم را تأمین کنم و در دوران قحطی میانشان توزیع نمایم که من نگهبان و پاسدار امور کشور و منافع ملت هستم و به اداره کارها دانایم." (یوسف/۵۵)

## ۸- آگاهی و تخصص

حکومت‌ها با همه امور و مشکلات مردم، اعم از فرهنگی، اقتصادی، نظامی، سیاسی، امنیتی و... مواجهه‌اند و حکومتی از استحکام بیشتری برخوردار است که در بدنه قانون‌گذاری و اجرایی آن، افراد متخصص و مجرب حضور داشته باشند. حضور افراد متخصص و آگاه در رشته‌های مختلف علمی که متناسب با مسئولیت و دایره اختیارات باشد، در کارآمدی نظام بسیار مؤثر خواهد بود. بنابراین بر مردم است که برای تصدی کرسی‌های مختلف اجرایی و قانون‌گذاری نظام، افرادی را انتخاب کنند که دارای تخصص و آگاهی‌های لازم در امور مملکت‌داری و مواجهه با امور جهان امروز باشند و تخصص و آگاهی آن‌ها متناسب با مسئولیت و حیطه اختیارات ایشان باشد. حضرت علی (علیه السلام) مالک را سفارش می‌کند که در انتخاب کارگزاران حکومتی از افراد باتجربه و صاحب نظر استفاده کند. حضرت علی (علیه السلام) می‌فرماید: «در کارهای کارگزارانت اندیشه کن... و افراد باتجربه و باحیا را از میان آنان برگزین.» (نهج البلاغه، نامه ۵۳) حضرت یوسف (علیه السلام) در پذیرش مسئولیت حکومتی به مقوله دانایی و تخصص توجه نموده و آن را یکی از ضروریات پذیرش مسئولیت برمی‌شمارد. از این رو صفت «علیم» را برای عهده‌داری مسئولیت ذکر و خود را بدان توصیف نمود و فرمود که من به اداره امور آگاه و دانا هستم. یعنی بر اساس آگاهی و تخصص به کار اقتصادی و مدیریت بر خزانه کشور می‌پردازم.



## ۹- الطاف خداوند و کمک او در انجام وظیفه

خداوند متعال پس از انجام وظیفه یوسف (علیه السلام) می فرماید: «و این گونه به یوسف در آن سرزمین قدرت دادیم که هر جای آن می خواست منزل می گزید. هر که را بخواهیم از رحمت خود برخوردار می سازیم و پاداش نیکوکاران را تباه نمی کنیم و قطعاً پاداش آخرت برای کسانی که ایمان آورده و به درجات بالای ایمان رسیده و پیش از آن تقوا پیشه بوده اند، بهتر است.» (یوسف / ۵۶-۵۷) این الطاف خداوند متعال پاداش همه کسانی است که با انجام وظیفه خویش در راه رضای خداوند قیام می کنند و در برابر مشکلات و سختی ها شانه خالی نمی کنند؛ خصوصاً کارگزاران و مسئولان حکومت اسلامی که با زحمات خویش در اعتلای کلمه الله می کوشند و در رفع حوائج مومنین تلاش می کنند. علامه مجلسی درباره علل و اسباب جواز و حتی وجوب همکاری و تعامل با حکام می نویسد:

"بدآن که گاه هست که معاشرت با ایشان (حکام و امرا) و تردد به خانه های ایشان واجب می شود به سببی چند:

اول: تقیه؛ پس اگر کسی از ندیدن ایشان خوف ضرر نفس یا مال یا عرض داشته باشد، برای دفع آن ضرر، دیدن ایشان لازم است و حضرات ائمه معصومین - صلوات الله علیهم - به خانه خلفای بنی عباسی - علیهم اللعنه - و منسوبان ایشان به تقیه تردد می نموده اند و ملائمت و مدارا با ایشان می فرموده اند.

دوم: آنکه به قصد این رود که دفع ضرری از مظلومی بکند یا نفعی به مؤمنی برساند و به این سبب نیز گاهی واجب و لازم می شود... بلکه اگر کسی قادر بر رفع ظلمی از مؤمنی باشد و رعایت عزت و اعتبار خود بکند و متوجه آن نشود، شریک آن ظلم خواهد بود و معاقب خواهد گردید و حق تعالی او را ذلیل خواهد کرد. ...

سوم: آنکه به قصد هدایت ایشان اگر قابل هدایت باشند، به نزد ایشان برود که شاید یکی از ایشان را هدایت نماید یا عبرت از احوال ایشان بگیرد. چنانچه به سند معتبر از حضرت امام صادق (ع)، منقول است که حضرت لقمان به خانه قضات و پادشاهان و امرا و سلاطین می رفتند و ایشان را موعظه می کردند و بر ایشان ترحم می کردند، به سبب بلایی که ایشان به آن مبتلا گردیده اند ...". (مجلسی، ص ۳۷۷-۳۷۸)

بنابراین، علامه مجلسی در این باره به ذکر سه مورد بسنده می کند و در پایان، از تبعیت و پیروی هواهای نفسانی در توجیه تقرب به پادشاهان هشدار می دهد و می نویسد: "ای عزیز! بدان که جوهی که مذکور شد با وجوه دیگر که ذکرش موجب طول کلام است گاه باشد که غرض واقعی آدمی است.

اکثر اوقات، نفس، غرض های فاسد و خیالات باطل خود را از محبت جاه و عزت و اعتبار مال و منصب، به این صورتهادر نظر آدمی در می آورد و آدمی را فریب می دهد و گمان می کند که از برای خدا است، اما چون بشکافد معلومش می شود که غرضش محض دنیا بوده است؛ و در این قسم امور، هواهای نفسانی با اغراض صحیحه انسانی بسیار مشتبه می شود. پس فریب نفس و شیطان را نباید خورد و خود را در معرض چنین مهالک نباید در آورد." «هدانا الله و جمیع المؤمنین الی مسالک الیقین». (همان، ص ۳۷۸)

### نتیجه

از نظر قرآن حاکم می بایست انسان کاملی باشد که بتواند به عنوان خلافت و ولایت عمل کند. تصویری که قرآن از حاکمان ارائه می دهد، موجودی کامل است تا بتواند بر پایه آموزه های وحیانی و مصالح عمومی جامعه را برای دستیابی به کمال در حوزه فردی و اجتماعی مدیریت کند. از آنجایی که حکومت و ولایت از آن خدایی است که خالق و مالک انسان است هیچ موجودی را نرسد که بر دیگری حکومت نماید. تنها نمایندگان خدا که شرایط لازم را دارند می توانند این مقام را به عنوان خلافت تصاحب کنند. شناخت این افراد می تواند به دو شکل انجام شود: نخست معرفی اشخاص به طور مستقیم؛ دوم معرفی خصوصیات عمومی و معیارهایی که به یاری آن می توان بر اشخاص تطبیق کرد. از دیگر ویژگی های حاکم آن است که ملاقات و دیدار امت و شهروندان با حاکم آسان باشد؛ زیرا حاکم یار و یاور شهروندان و قانون است. واژه شهر به معنای مدینه است که دربردارنده اجتماع قانونمند و دارای مدیریت یگانه بر پایه قانون است و شهریار می بایست حافظ و مدافع شهر و قانون آن باشد. از این رو می بایست دیدار با وی همانند مدیریت شهری آسان باشد و مردمان به سادگی مشکلات و خواسته های خویش را بتوانند با وی در میان گذارند. (یوسف / ۵۶ تا ۵۸)

### منابع

#### قرآن کریم

۱. انصاری، مرتضی (۱۳۶۸)، مکاسب، قم، چاپ دوم، ص ۵۳.
۲. حرانی (۱۳۹۴)، تحف العقول عن آل الرسول، مکتبه بصیرتی، قم، چاپ پنجم، ص ۲۹۴.
۳. حرعاملی (۱۴۱۴ ق)، وسائل الشیعه، موسسه آل البیت دارالحیاء التراث، ج ۱۲، ص ۱۳۱.
۴. خراسانی، علی محمد (۱۳۸۸)، کوثر الفقه، شرح تحریر الوسیله، مکاسب و متاجر، چاپ و نشر عروج، چاپ اول.
۵. خوبی، محقق (۱۴۱۷ ق)، مصباح الفقاهه، انتشارات انصاریان، قم چاپ چهارم.

۶. صادقی، مصطفی (۱۳۸۲ش)، *پیامبر و یهود حجاز*، ص ۲۶۰، قم، بوستان کتاب، ص ۲۶۰.
۷. طباطبائی، سیدمحمد حسین (۱۳۷۴ ش)، *تفسیر المیزان*، ترجمه موسوی همدانی، قم: دفتر انتشارات اسلامی حوزه علمیه قم.
۸. طالبیان، محمدرضا، احمدی (۱۳۸۸)، *تحول مفهوم حاکم جائر در فقه سیاسی شیعه*، انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی، تهران.
۹. مجلسی، محمدباقر (۱۴۰۳هـ.ق)، *بحار الانوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار*، بیروت، مؤسسه الوفاء، ص ۲۲۳.
۱۰. کلینی رازی، ابی جعفر محمد بن اسحاق (۱۳۸۸هـ.ش)، *الاصول من الکافی*، چاپ سوم، تهران، دارالکتب الاسلامیه،
۱۱. عروسی حویزی، عبدعلی بن جمعه (۱۴۱۵ق)، *تفسیر نورالثقلین*، چاپ چهارم، تحقیق سیدهاشم رسولی محلاتی، قم: انتشارات اسماعیلیان.
۱۲. محدث نوری (۱۴۰۷ق)، *مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل*، موسسه آل بیت الحیاء التراث، قم.
۱۳. مکارم شیرازی، ناصر (۱۳۸۶)، *تفسیر نمونه*، دارالکتب الإسلامیه، چاپ چهل و چهارم.
۱۴. مکارم شیرازی، ناصر (۱۳۸۰ش)، *قصه های قرآن بر اساس تفسیر نمونه*، تدوین حسین حسینی، تهران، دارالکتب الاسلامیه.
۱۵. موسوی خمینی، روح الله (بی تا)، *صحیفه نور*، ج ۲۰، ناشر: موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، تهران.
۱۶. موسوی خمینی، روح الله (۱۳۷۱)، *شرح چهل حدیث*، ناشر موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، تهران، قم.
۱۷. نجفی، محمد حسن (۱۹۸۱م)، *جواهر الکلام*، داراحیاء، چاپ هفتم، بیروت.